

نشریه ادبیات تطبیقی (علمی - پژوهشی)
دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه شهید باهنر کرمان
دوره جدید، سال سوم، شماره ۵، زمستان ۱۳۹۰

مقایسه شعر و زندگی امیلی دیکنسون و ژاله قائم مقامی*

دکتر مریم خلیلی جهاتیخ
دانشیار دانشگاه سیستان و بلوچستان
مهسا قدیر
دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی

چکیده

عالم‌تاج قائم مقامی (ژاله) از جمله شاعران عصر مشروطه است که با بیانی صریح از نگاه یک زن حساس، اما فهیم و دانش آموخته، از جهان اطرافش سخن می‌گوید. او در اشعارش از مفاهیم جدیدی چون آزادی، وطن دوستی و برابری زنان و مردان در قالب اشعاری موزون و احساسی سخن به میان می‌آورد تا آن جا که می‌توان وی را از نخستین شاعران زن نوپرداز و نواندیش ایران در عصر مذکور دانست. وی سردمدار جنبشی بود که سال‌ها بعد کسانی چون پروین اعتصامی و فروغ فرخزاد از آن پیروی کردند.

با مطالعه زندگی و شعر عالم‌تاج و امیلی دیکنسون به عنوان یکی از تأثیرگذارترین شاعران نوگرای آمریکایی در قرن نوزدهم میلادی، به وجوه مشترکی برمی‌خوریم که بیانگر تشابه نگرش این دو بانو در مضامین اصیلی چون آزادی، اسارت، مرگ و ... است.

در این جستار با رویکردی تطبیقی شباهت‌های شعر و زندگی این دو شاعر جریان‌ساز بررسی می‌شود تا به این سؤال که آیا به راستی فرضیه تأثیرپذیری عالم‌تاج قائم مقامی از امیلی دیکنسون قابل اثبات است یا خیر، پاسخ داده شود.

واژگان کلیدی

امیلی دیکنسون، عالم‌تاج قائم مقامی، ادبیات تطبیقی، مفاهیم مشترک.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۸/۲ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۰/۱۱/۱۷
نشانی پست الکترونیکی نویسنده: mahsamahsa@yahoo.com

۱- مقدمه

عصر قاجار به عنوان یکی از مهم ترین دوره های تاریخی ایران، در جهت گسترش مناسبات سیاسی-اقتصادی و فرهنگی با غرب همیشه مورد توجه مورخان بوده و هست. از آن جا که شاهان قاجار علاقه خاصی به فرهنگ غرب و سفر به فرنگ داشتند، در این دوره از تاریخ زمینه تبادل فرهنگی و تأثیرپذیری فکری ایرانیان از غربی ها و اروپائیان به اوج خود می رسد. «از ویژگی های این عصر تعداد قابل ملاحظه زنان شاعر است که حاکی از هموار شدن راه شاعری برای زنان و نبودن مضایقی از آن دست است» (حجازی، ۱۳۸۸: ۹۴). از جمله شاعران خوش قریحه این دوره عالمتاج قائم مقامی (ژاله) است که از بزرگ زادگان و زنان دانش آموخته و فرهیخته عصر مشروطه بوده است. از دیگر شاعران صاحب سبک همعصر با عالمتاج، امیلی دیکنسون است که او نیز با اغلب علوم عصر خود آشنایی داشته و از تأثیرگذارترین شاعران نام آور در سده نوزدهم میلادی به حساب می آید. نزدیکی مفهومی که این دو شاعر در شعر خود به کار برده اند، بررسی قرابت ها و شباهت های مفهومی شعر آنان را در حوزه ادبیات تطبیقی ضروری می نماید و این سؤال را پیش می آورد که اساساً امکان تأثیرپذیری عالمتاج قائم مقامی از امیلی دیکنسون تا چه حد قابل اثبات است. از آن جا که «تأثیرپذیری لزوماً به معنای همفکری و همنوایی با تأثیرگذار نیست، چه ممکن است میان این دو، تضاد و اختلاف های عمیق فکری باشد» (نظری منظم، ۱۳۸۹: ۵). وجود پاره ای تفاوت های عقیدتی و اختلاف های فرهنگی در مضامین شعری آن دو طبیعی به نظر می رسد. برای مثال، بخش اعظمی از اشعار امیلی با توجه به محیط زندگی و جایگاه خانه پدری او واقع در امهرست (Amherst) به طبیعت و توصیف مناظر زیبا و چشم نواز آن اختصاص یافته است؛ در حالی که در دیوان عالمتاج خبری از وصف طبیعت نیست. با توجه به این امر که «یک نویسنده معمولی گاه می تواند یک حلقه مفقوده و سندی گویا از اندیشه ها، ایده ها، ذوق و فرهنگ یک عصر باشد» (مکی، ۱۹۸۷: ۲۴۹)، برای آشنایی بیشتر با جنبه های مشترک زندگی این دو

شاعر و درك عمیق درونمایه شعریشان، ابتدا به معرفی اجمالی هر دو شاعر می پردازیم و سپس، با رویکردی تطبیقی به بررسی مضامین متشابه شعر آن دو خواهیم پرداخت.

۲- ژاله عالمتاج قائم مقامی

او که دختر میرزا فتح الله و نوه میرزا ابوالقاسم قائم مقامی، وزیر معروف، شاعر و نویسنده بنام عصر قاجار بود، در خانواده ای فرهنگ دوست در اسفند ماه ۱۲۶۲ شمسی (مصادف با ۱۸۸۳ میلادی) در فراهان چشم به جهان گشود. در خانواده او دختران را در سن خردسالی به مکتب و معلم می سپردند. ژاله خود در ابیاتی به این مسئله اشاره داشته است که از پنج سالگی به مکتب رفته است و با حافظه توانایی که در فراگیری علوم مختلف داشت به تدریج علم صرف و نحو، معانی و بیان، منطق، نقد شعر، مقدمات حکمت و تا حدی هیئت را نیز آموخت و علاوه بر زبان فارسی بر عربی نیز تسلط کامل پیدا کرد. علاقه دانش اندوزی و مطالعه دیوان شاعران و کتاب های ادبی تا پایان عمر در او باقی بود. او در سن نوجوانی به دلیل گرفتاری های خانوادگی و مالی پدرش با مردی چهل و چند ساله به نام علی مرادخان بختیاری، میر پنج دوره مظفرالدین شاه، ازدواجی نامتناسب داشت که خود از آن به عنوان «وصلت سیاسی» یاد می کند. این وصلت ناخوشایند بازتابی عمیق در ذهن و شعر ژاله بر جای گذاشت. «طبع حساس شاعرانه و روح مهرجوی ژاله در زندگی با ناکامی سختی رو به رو شد که در سراسر حیات مایه غمی دیرپای در اشعار او شده است» (یوسفی، ۱۳۷۶: ۴۲۹). ژاله در نخستین سال پس از ازدواج پدر و مادر خود را از دست داد. اختلاف ژاله با همسرش از سال اول به دنیا آمدن فرزندشان شروع شد و این تضاد فکری و فرهنگی روز به روز فزونی گرفت تا منجر به جدایی ژاله از همسرش شد و او از آن پس حتی اجازه ملاقات با فرزندش را که با پدرش زندگی می کرد، نداشت.

رنجی که من از دوری فرزند کشم

یعقوب از آن حال خبر دارد و بس

(قائم مقامی، ۱۳۸۳: ۱۲۲)

تمامی آلام و رنجی که او از این گونه مصایب در زندگی متحمل می شد، شعر او را به چاشنی مطبوعی از اندوه آغشته است. او برای آرام کردن روح آزرده خود در انزوا شعر می سرود و اشعارش را در صندوقچه ای نهان می کرد. در زمان حیاتش جز چند رباعی معدود از او به چاپ نرسید که ژاله حتی انتساب آن ها را به خود تکذیب کرد، اما سال ها بعد در برابر سماجت فرزند ناگزیر اعتراف نمود که سابقاً دیوانی از غزل ترتیب نموده، اما چند سال پیش آن را طعمه آتش ساخته است؛ زیرا که غزل زبان عشق است و او از این سعادت محروم بوده است. او سرانجام در سن ۶۳ سالگی در اثر کسالت جان خود را از دست داد. سال ها بعد به کوشش حسین پژمان بختیاری، شاعر و فرزند ژاله، دیوانی از قصاید او به چاپ رسید که نظر بسیاری از ادبا و شعرشناسان را به خود جلب کرد.

۳- امیلی دیکنسون

او که از شاعران نوگرا و صاحب سبک سده نوزدهم میلادی است، در سال ۱۸۳۰ میلادی (نزدیک به نیم قرن پیش از ژاله) در شهر کوچک «امهرست» از ایالت «ماساچوست» به دنیا آمد. پدر بزرگش سامویل فولر دیکنسون، بانی کالج امهرست و پدرش ادوارد دیکنسون، وکیل و خزانه دار کالج «امهرست» بود و در سال ۱۸۵۳ به عنوان نماینده مردم امهرست به کنگره امریکا راه یافت. امیلی بزرگترین دختر خانواده بود. پدر و مادرش را به دلیل اشتغالات فراوانی که در خارج از خانه داشتند، کمتر می دید و بیشتر وقت خود را در محیط خانه و در کنار خواهر کوچکترش لاونیا می گذراند و کمتر از خانه بیرون می رفت و به ندرت شهر و دیار خود را ترک می کرد (حسن خزایل، ۱۳۸۴: ۱۹۹۹). به درخواست پدر ۷ سال در صومعه زنان هالیوک (Holyoke) درس خواند و با زبان انگلیسی، ادبیات کلاسیک، لاتین، هندسه، تاریخ، فلسفه، ریاضی و گیاه شناسی آشنا شد. پدر و مادر او بسیار علاقه مند بودند به این که او خود را وقف خدمت به کلیسا کند، اما اصرار پدر و مادر و شاید رفتار خشک مریان مذهبی در او نوعی بدبینی و بیزاری به وجود آورده بود. اگر چه در تمام اشعارش عشق به پروردگار دیده می شود. او شخصیتی درونگرا و منزوی داشت و در سنین نوجوانی با مرگ

بسیاری از عزیزان و کسانی که دوستشان داشت، مواجه و از شدت تألم بیمار گشت. امیلی یک بار گرفتار عشقی ناکام شد، اما هرگز ازدواج نکرد و تنهایی اش را با سرودن شعر و نگهداری از پدر و مادر پیرش پر کرد. سرودن شعر را تقریباً از بیست سالگی آغاز کرد، اما از تقریباً دو هزار منظومه، تنها سه منظومه و آن هم به طور اتفاقی و از طرف دوستانی که شعر را از طریق نامه دریافت کرده بودند، در زمان حیاتش به چاپ رسید. در حدود سی سالگی او جنگ داخلی امریکا آغاز شد که نتیجه آن چهار سال خونریزی و قتل و غارت و بیماری و بیکاری و بدبختی و رکود و درماندگی مردم بود (حسن خزایل، ۱۳۸۴: ۲۰۰). همه این‌ها، شکست عاطفی و مرگ عزیزانش باعث پریشانی و آزدگی شدید روحی امیلی شد تا آن جا که نه تنها شعر، بلکه تمام زندگی و آینده او را تحت الشعاع قرار داد. به طوری که در فاصله سال‌های ۱۸۶۲ تا ۱۸۶۵ خلاقیت هنری دیکنسون به اوج خود رسید. او پس از این وقایع تا پایان عمر همیشه لباس سپید می پوشید و از خانه بیرون نمی رفت. زندگی او از آن پس فراز و نشیب چندانی نداشت و در انزوای کامل گذشت. شعر امیلی روایت تنهایی های اوست. در سال ۱۸۶۶ هنگامی که در بستر بیماری آرمیده بود، از خواهر کوچکش خواست تا دست نوشته های او را پس از مرگش بسوزاند و سرانجام، در ۱۵ ماه می ۱۸۸۶ در سن ۵۵ سالگی بر اثر تورم کبد در امهرست چشم از جهان فرو بست و تنها یادگار او صندوقچه ای بود حاوی ۷۰۰ قطعه شعرهای نوشته شده بر روی کاغذهای متفرقه و به هم دوخته شده که توسط خواهرش لاونیا کشف شد. گزیده ای از این اشعار او در سال ۱۸۹۰ برای اولین بار توسط هی گینسون به چاپ رسید که با استقبال بی نظیر مردم رو به رو شد. چاپ کامل اشعار امیلی دیکنسون در ۱۹۲۴ همراه با نامه های او صورت گرفت (زهرا خانلری، ۱۳۷۵: ۵۳۸) ویلیس و یگر او را شاعری می داند که دمی از یاد مرگ غافل نیست و به بیان نیوانگلند نزدیک شده، اما تا اواخر قرن ناشناخته مانده است. شاعری "شگفت، نیرومند و بی پروا که مردان معاصرش را شرم رو و ترسو و پرگو جلوه می دهد." (پرستلی، ۱۳۵۲: ۲۳۵).

در ایران با ترجمه روان سعید سعید پور از گزیده نامه ها و اشعار امیلی دیکنسون آشنایی فارسی زبانان با اندیشه ها و شعر این شاعر توانمند بیشتر شد و به تازگی ترجمه ای با عنوان «رویش خاموش گدازه ها» به ترجمه و بازآفرینی محمد رحیم اخوت و حمید فرازنده از ۸۲ قطعه شعر امیلی دیکنسون به طبع رسیده است. رمان «برای گل مینا قصه بگو» بر اساس سرگذشت عاشقانه ی امیلی و دل بستگی او به کارآموز پدرش نگاشته شده که به تازگی به فارسی ترجمه و منتشر شده است.

۴- مقایسه شعر امیلی و ژاله در حوزه ادبیات تطبیقی

در واپسین سال های سده نوزدهم ادبیات تطبیقی به شیوه های صحیح علمی آراسته شد و خاستگاه اولیه آن در معنای علمی، کشور فرانسه بوده است. محقق فرانسوی ژان ژاک آمپر (J.J.Ampere) از نخستین کسانی بود که اهمیت جنبه تاریخی ادبیات مقایسه ای را "در سال ۱۸۳۲م طی سخنرانی خود در دانشگاه سوربن گوشزد کرد." (غنیمی هلال، ۱۳۷۳: ۳۴). ادبیات تطبیقی روابط تاریخی ادبیات ملل مختلف جهان و تاثیر و تاثر آنها را از یکدیگر مورد بحث قرار می دهد. اما "مرز میان ادبیات یک کشور با ادبیات دیگر کشورها در قلمرو پژوهش های تطبیقی، زبان هاست. اختلاف زبان ها شرط انجام پژوهش های تطبیقی در حوزه ادبیات است." (طه ندا، ۱۳۸۳: ۲۵). از طرف دیگر، جابه جایی و انتقال پدیده های ادبی از یک ملت به ادبیات ملل دیگر در حوزه های مختلف واژگانی، تصویری، فرم های ادبی و مضمون و محتوا صورت می گیرد. به عبارت دیگر، "ادبیات تطبیقی به بررسی تلاقی ادبیات در زبان های مختلف و روابط پیچیده آن در گذشته و حال و روابط تاریخی آن از حیث تاثیر و تاثر در حوزه های هنری، مکاتب ادبی، جریان های فکری، موضوع ها، افراد و.. می پردازد." (عبدالسلام کفافی، ۱۳۸۲: ۷). در حوزه ادبیات تطبیقی نام آورانی چون فرنان بالدنسپرژه (Fernand Baldensperger)، پل هازار (P.Hazard)، ژان ماری کاره (J.M.Carre) و ماریوس فرانسوا گویارد (M.F.Guyard) تعاریف متنوعی ارائه داده اند؛ اما آنچه نویسندگان را بر آن داشت تا به پژوهشی تطبیقی

در آثار این دو شاعر پردازند، تعریفی بود که در قرن بیستم کلود پیشوا (C. Pichois) و آندره میشل روسو (A.M. Rousseau) از ادبیات تطبیقی مطرح کردند. آن‌ها ادبیات تطبیقی را هنر روشمندی دانسته‌اند که «به بحث در باب تشابهات، تأثیرات و قرابت آثار ادبی با هم یا به گونه‌های مختلف دانش انسانی - در زمان و مکان‌های مختلف - می‌پردازد، البته به شرطی که به زبان‌ها یا فرهنگ‌های مختلف یا حتی یک فرهنگ منسوب باشند. فایده این نوع پژوهش ادبی، وصف، فهم و درک هر چه بهتر آثار ادبی است» (برونل، پیشوا و روسو، ۱۹۹۶: ۱۷۲). و عده‌ای دیگر چون ایو شورل (Y. Chevrel) تعریف مختصرتری از آن ارائه داده‌اند و ادبیات تطبیقی را صرفاً «مطالعه و بررسی مقایسه‌ای آثاری که برخاسته از زمینه‌های فرهنگی متفاوت» باشد، دانسته‌اند (شورل، ۱۳۸۶: ۲۵).

حوزه مطالعاتی و زمینه‌های پژوهشی در باب ادبیات تطبیقی بسیار گسترده است. یکی از این زمینه‌ها میزان اثرگذاری یک اثر بر ادبیات ملل دیگر است. با مقایسه مضامین مشترک شعری در آثار امیلی و ژاله می‌توان این فرضیه احتمالی را در ذهن پروراند که ایده‌های نوگرایانه‌ی امیلی بر شعر و اندیشه ژاله بی‌تأثیر نبوده است. از جمله مضامین مشترک میان آن دو نگاه مشابه آن‌ها به مقوله آزادی و اسارت است. اشعار امیلی را دارای چهار مضمون دانسته‌اند: زندگی، طبیعت، عشق، زمان و ابدیت (باکتر تراویک، ۱۳۷۳: ۸۷۰). در بخش زمان و ابدیت "افق درون و بینش شاعر وسعت می‌یابد و از آزادی بیشتری برخوردار می‌گردد و تفکرات عمیق و سنگین در بارهٔ دنیایی والاتر از جهان خاکی [در آن] دیده می‌شود." (زهره خانلری، ۱۳۷۵: ۵۳۹).

مرا هیچ رنجی شکنجه نمی‌کند / روح من رها / در ورای این نقشبند میرا /
وجودی دلیرتر می‌تند / که به تیغ نمی‌توانش برید / و به شمشیر نمی‌توانش درید /
پس مرا وجودی دوگانه است / یکی را به بند کشی، / دیگری پر می‌کشد ... /
اسارت، هشیاری است - آزادی نیز چنین است (دیکنسون، ۱۳۸۸: ۱۲۸).

و ژاله شاعر دل سوخته ایرانی چنین می‌اندیشد:

بسته در زنجیر آزادی است سر تا پای من

برده ام ای دوست و آزادی بود مولای من

گرچه آزادی است عکس بردگی در چشم خلق

مجمع آن هر دو ضد اینک دل شیدای من

(قائم مقامی، ۱۳۸۳: ۱۰۶)

به همان اندازه که وجود هر دو شاعر درگیر اسارت و زنجیر است، روحی رها دارند که حتی با تیغ و زنجیر هم به بند در نمی آید. آن ها مفهوم آزادی و اسارت را که دو مفهوم متضاد است، آن چنان از نزدیک لمس کرده اند که گویی این دو مفهوم در وجودشان پیوندی جاودانه و جدایی ناپذیر داشته است.

«اگر امیلی دیکسون تنها شاعر آمریکایی است که در اشتغال پر وسواس با موقعیت های خود آگاهی و در تصفیه های شگفت انگیز ادراکاتش، بیش از دیگران به ریلکه شبیه است، این بدون تردید از این روست که محدودیت های مربوط به جنسیت و موقعیت اجتماعی اش امکان تقدیس این گونه آزادی را برایش فراهم کرده اند» (اوتس، ۱۹۸۷: ۲۸).

ژاله نیز در عصری زندگی می کند که نگاه جامعه به زن و فعالیت های اجتماعی این قشر بسیار محدود و بسته است. از طرفی، بر ما آشکار است که او جز به زبان فارسی و عربی بر زبان دیگری تسلط نداشته و آن چنان که پسرش، حسین پژمان بختیاری، درباره او نوشته است، از ادبیات اروپایی بی اطلاع بوده است (کراچی، ۱۳۸۳: ۱۳۸)؛ اما آنچه از اشعار او بر می آید، نشان می دهد که باید صدای جنبش زنان در غرب و اندیشه های نوین آزادی خواهانه آن ها به منظور احقاق حقوق پایمال شده زنان و تلاش برای برابری زنان و مردان به گوش ژاله نیز رسیده باشد.

اجتماعی هست و نیرویی زنان را در فرنگ

در دیار ما هم از زن جمع گردد، فرد نیست

(قائم مقامی، ۱۳۸۳: ۱۷)

نغمه ی آزادی نوع زن از مغرب زمین

سوی شرق آید ولی خالی است از من جای من

(قائم مقامی، ۱۳۸۳: ۱۰۸)

اما از آن جا که شاهان قاجاری به سفرهای اروپایی و ایجاد ارتباط با فرنگی ها علاقه خاصی نشان می دادند، اولین زمینه های تبادل فکری و فرهنگی در بستر این ارتباطات در همین عصر شکل گرفت. یکی از راه های گذران اوقات فراغت زنان در ایران شرکت در مجالس و مهمانی هایی بود که سفرای خارجی و نمایندگان کشورهای اطراف همراه با همسرانشان به طور منظم و هفتگی در آن شرکت می کردند. ژاله نیز که از فرزند زادگان وزیر معروف و صدر اعظم لایق محمد شاه قاجار و همسر علی مرادخان، میر پنج دوره مظفرالدین شاه بوده است، چه بسا در سال های جوانی بدین مهمانی ها راه یافته باشد و از طریق مرآوده با زنان خارجی مقیم ایران نوای جنبش آزادی خواهانه زنان غربی به گوشش رسیده باشد. از آن جا که «گاه این بانوان [خارجی] به دیدار زنان بزرگ زاده ایران نیز می رفتند» (حجازی، ۱۳۸۸: ۳۱۳)، شاید بتوان احتمال داد که بزرگ زاده ای چون ژاله از طریق این بانوان خارجی با اندیشه ها و اشعار شاعران پر آوازه غربی چون امیلی دیکنسون آشنا شده باشد.

"دشوار است که امیلی دیکنسون را به عصری معین منسوب داریم. اشعارش از رنج درون و شکنجه پنهانی او حکایت می کند که همه در قطعه های کوتاه و موجز چون رباعی و با وزنی خاص و قالبی ساده گنجانده شده و از قدرت عجیب در تصویر و ترسیم و از نفوذ فراوان و از سبکی پاکیزه و اعجاب آور برخوردار است." (زهرا خانلری، ۱۳۷۵: ۵۳۹). همین ویژگی اندوه زدگی و درد آمیزی را در شعر ژاله نیز می توان یافت. او نیز که در زندگی شخصی به آرمان های یک زن روشن اندیش نرسیده است، با زبانی ساده به توصیف غم و رنج درون خویش می پردازد. این مشابهت میان ژاله و امیلی نتیجه تنهایی و بی کسی آن دو است. هر دوی آن ها ذهنی پویا تر از عصر و زمانه خویش داشته اند و شاید این مهمترین عاملی است که امیلی را به «ملکه ی منزوی» در میان همسایگان و اطرافیانش بدل می سازد و ژاله را وادار به درد دل با لوازم بی جان اطرافش چون سماور و آینه می کند. اختناق حاکم بر عصر، این دو تن را چنان منزوی ساخته

است که نفس کشیدن در هوایی چنان محدود و مسموم را برای آنان سخت می نماید و قفس تنگ جامعه توان بال و پر گشودن را از آن دومی گیرد. پيله ام تنگ می شود/ از رنگ ها کلافه ام/ من در تمنای هوایم،/ توان گنگ بال گشودن/ تن پوش مرا خوار می نماید ... (دیکنسون، ۱۳۸۸: ۲۶۴).

در چاهسار حرم با ناله هم نفسم

تنگی گرفت نفس در کنج این قفسم
(قائم مقامی، ۱۳۸۳: ۳۷)

در قطعه شعری دیگر هر دوی آنها خود را «هیچ کس» می نامند. در عصری که اگر کسی از حقیقت درون و اندیشه متعالی آن دو آگاهی یابد، بیم رسوایی می رود.

- من هیچ کسم! تو کیستی؟/ تو هم آیا هیچ کسی؟/ پس ما یک جفتیم/ به کسی مگو!/ مبادا رسوایمان کنند! (دیکنسون، ۱۳۸۸: ۱۰۰)

بس سر بلند زخم اما به جرم زنی

در خاندان بشر گویی که هیچ کسم
(قائم مقامی، ۱۳۸۳: ۳۷)

- افسونی است در چهره ای / که کامل در نظر نیاید / خانم رو بند از چهره نمی گیرد / از بیم آنکه طلسم شکسته شود / از ورای تور فرا می نگردد / و هوشش را فرو می خورد / مبادا که صحبت از میان ببرد / میلی را که خیال برمی آورد (دیکنسون، ۱۳۸۸: ۱۳۸).

گر زنی را نیم مردی راه زد
مجرم اصلی در آن سودا زن است
مرد رهن پاک و معصوم است از آنک

حسن زن اغواگر و گمره کن است
(قائم مقامی، ۱۳۸۳: ۱۱۴)

ژاله در چامه ای غراً زنان و دختران سرزمینش را به آزادی و برگرفتن بند حقارت و اسارت از پای خویش فرا می خواند و از ایشان می خواهد هر مانعی را

از سر راه بردارند، اما گویی به شدت نگران به خطر افتادن عزت نفس و روح انسانی آن هاست؛

نور چشما، دخترا، آینده اندر دست توست

قدر نعمت را بدان ای گوهر یکتای من

پاک دامان باش و ز آزادی بجز عزت نخواه

راه تاریکان مرو ای زهره ی زهرای من

(قائم مقامی، ۱۳۸۳: ۱۰۹)

امیلی نیز در قطعه ای از اشعارش از هموعان خود می خواهد که پیام او را به نسل های پسین برسانند؛ اما او نیز چون ژاله دلواپس دخترانی است که بیم سوداگری آنان در این ورطه می رود:

- تاجر لطف الهی باش / اما، حاشا روح انسان را / به ننگ سوداگری / رسوا

مکن (دیکنسون، ۱۳۸۸: ۲۱۴).

بدیهی است هر دو شاعر در باورهای فمینیستی نیز دیدگاهی نزدیک به هم دارند. اندیشه آن که جنس زن برای بر آوردن نیازهای مرد عشرت طلب آفریده شده است و در طول حیات حقی جز وظیفه همسری و بر آوردن این گونه نیازها ندارد، خاطر هر دو شاعر را می آزارد:

- زن به درخواست مرد بر خاست / بازیچه های عمرش را فرو گذاشت / تا

وظایف پر افتخار زن و همسر را بر عهده بگیرد / اگر در حیات تازه اش کمبودی

داشت / از وفور یا حرمت ... / در دلش ناگفته ماند (دیکنسون، ۱۳۸۸: ۲۲۲)

زن برای عیش مردان گشته خلق / خنده بر این جنس لایعلم کنید

(قائم مقامی، ۱۳۸۳: ۱۲۲)

مر زنان را بهر عشرت های مرد؟ / هیچ حقی نیست الا زیستن؟

تن فروشی باشد این یا ازدواج / جان سپاری باشد این یا زیستن

(قائم مقامی، ۱۳۸۳: ۳۰)

شعر امیلی بازتاب تجربه های درونی و کشف و شهود فردی اوست در آینه خیال. برای این شاعر حساس رنج دیده، انزوا و پناه بردن به تنهایی، نزدیک شدن به سرزمین بی کرانگی و نامتناهی بود؛ اما ژاله از تجربه های تلخ و ناکامی ها با آینه سخن می گوید. شعر می سراید تا روح چالشگر، تنهایی اش را با هم جنس خود در میان نهد. هرگز هدف از سرایش این رنج ها و تنهایی ها برای هیچ یک از آن دو تحسین شدن نبوده و نیست؛

- چه ملال آور است کسی بودن! / چه شرم آورست همچون غوکان / نام خود را در سراسر بهاران به منجلابی ستایشگر گفتن! (دیکنسون، ۱۳۸۸: ۱۰۰).

سفارش هر دو شاعر بر سوزاندن شعرشان پس از مرگ، حاکی از همین امر است؛ میل به گمنامی.

دستر شعرم به آتش در دهید وز هزاران نام نامی کم کنید

(قائم مقامی، ۱۳۸۳: ۱۲۱)

باز تاب مرگ در شعر هر دو شاعر، وسعت بسیاری دارد. اما با تفاوت هایی همراه است. امیلی نگاهی فلسفی عرفانی به مرگ دارد و به ابدیت آن چشم دوخته و آن را زیبا می بیند. "او واقعیت جهان را نادیده می گیرد تا واقعیت های دنیای درون خویش را در تغزلات کوتاه و خیال انگیزش تصویر کند. " (تراویک، ۱۳۷۳: ۸۷۱)؛ اما ژاله از مرگ به عنوان یک نجات بخش یاد می کند و این نگاه حاصل تجربه های تلخ واقعیت های زندگی اوست. اشعار او در مورد مرگ گاه در باب خود او و گاه متأثر از مرگ عزیزان است. خواننده آثار این دو زن شاعر همه جا شبیح مرگ را حس می کند و در می یابد که آنان مدام به آن فکر می کرده اند:

- از آن رو که تو انم نبود بر سر راه مرگ قرار گیرم / مرگ از راه کرم بر سر راهم ایستاد / اربه ای تنها ما را پذیرا شد / ما و ابدیت را (دیکنسون به نقل از حسن شهباز، ۱۳۸۵: ۵۲۲).

- من به خاطر زیبایی و مردم / به سختی خود را با گور سازش می دادم / که دیدم یک تن را که در جستجوی حقیقت مرده بود، در مزار مجاورم مکان دادند / با

نرمی به من گفت: من چرا مردم؟ / گفتم: به خاطر زیبایی / گفت: نه، به خاطر حقیقت / برای این که همه را چون خواهران و برادران یکی بیابم و نیافتم (همان: ۵۲۳).

امیلی دیکنسون لذت عشق و مرگ را با چنان شور و هیجانی چشیده بود که هیچ شاعر دیگری نچشیده بود. او مانند راهبه‌ها زیست و مانند راهبه‌ها نیز مُرد. تعبیر او از مردن رفتن و به پایان رسیدن همه چیز نیست، بلکه ماندن و ادامه یافتن است:

- مردن رفتن نیست / در آن نقشه‌ی کامل تقدیر / سرزمین تازه‌ای را نشانه گذاری نکرده اند / بمان که تو خواهی ماند. (همان: ۵۳۱).

- همه‌ی آنهایی را که به ردیف نهاده بودند تا به خاک بسپرنند / مرا به یاد خویش افکنند. . (همان: ۵۲۵).

- عمرم دو بار پایان گرفت پیش از آن که به پایان رسد / با این حال زنده‌ام تا بنگرم / جاودانگی را که از نو پرده بردارد / از سومین واقعه‌ی زندگی من. (همان: ۵۱۹).

و ژاله مرگ را چنین تصویر می‌کند:

- مرگ دانی چیست درسی با هراس آمیخته

یا سکوتی جاودان با قیل و قال آمیخته

نعمت عقبی خیال اندر خیال اندوخته

عزت دنیا طلوعی با زوال آمیخته

(قایم مقامی، ۱۳۸۳: ۱۰)

آن گه که به خاکم بسپارند غباری

بر روی من از گور جوانان بفشانید

آن سوی فنا گرز سعادت خبری هست

ما را به رسن بسته بدان سو بکشانید

(قایم مقامی: ۱۰)

هم مرگ رفیق نیمه ره شد

هم بخت ندیم کج نوا بود

- چندان به زمانه دیر ماندم تا مقنعه بر سرم کله شد
(قایم مقامی: ۸۵)
- مرگ در کام ما ز تلخی عمر دلشین تر ز شهد و شکر شد
(قایم مقامی: ۹۶)
- مرگ عزیزان ژاله نیز در شعر او انعکاس دارد. از آن جمله است مرگ کودک چهارماهه و مرگ پدر و مادر و خواهر و برادرش:
- بدتر و ناخوش تر و جانسوز تر ماتمی از ماتم دلبنده نیست
(قایم مقامی: ۱۷)
- آن هر دو فرشته پر کشیدند بر چرخ و شکسته شد پر من
زان پس ره رفتگان گرفتند هم خواهر و هم برادر من
(قایم مقامی: ۳۹)
- بخواب ای نازنین مادر وزین درد آشنا بگذر
که گر اشکم روان می شد شکایت سر نمی کردم
(قایم مقامی: ۷)
- آن دو آینده پس از خود را این گونه پیش بینی کرده اند و برای آیندگان جهانی پر از مهر و آزادی را آرزو کرده اند؛
- اینک نامه من به جهان / که هرگز برای من نوشت / خبر ساده ای را که
سرشت باشکوهی مهرآمیز فرستاده بود / پیامش را به دستانی سپرده است / که من
نمی توانم دید / به پاس عشقش، ای هم میهنان، از من به مهر یاد آرید! (دیکنسون،
۱۳۸۸: ۱۴۴).
- من نخواهم دید آن ایام دولت ریز را
لیک خواهد دیدنش آن کو بود همتای من
می وزد آخر نسیمی از دیار زندگان
سوی این اقلیم و جان یابد از او اعضای من
نغمه ی آزادی نوع زن از مغرب زمین
سوی شرق آید ولی خالی است از من جای من

هان وهان ای دختران خیزید و هم دستان شوید
 رهنما گر باید آنک چامه ی غرای من ...
 فکر من این بود و رؤیا دیدن روزی چنین
 ای خوشا روز شماییان، فرخا رؤیای من
 (قائم مقامی، ۱۳۸۳: ۱۰۸ و ۱۰۹)
 اگر زنده نبودم، / سینه سرخ ها که آمدند / به آن که طوق قرمز به گردن دارد /
 خرده نانی به یاد بودم بده. (دیکنسون، ۱۳۸۸: ۷۳).
 من ز دنیا رفته ام ای نازنین آیندگان
 رفتگان را جز کتاب و گفته ره آورد نیست
 و آنچه باقی ماند از مجموعه ی اشعار من
 برگ خشکی هست بر شاخ سخن گر ورد نیست
 (قائم مقامی، ۱۳۸۳: ۱۸)

۵- نتیجه گیری

از آن روی که امیلی دیکنسون حدود نیم قرن پیش از ژاله قائم مقامی چشم به جهان گشوده است و مضامینی که آن دو در شعر خود آورده اند، در پاره ای موارد بسیار نزدیک به هم و شبیه می شود، ممکن است این فرضیه رادر ذهن مخاطب شکل بدهد که ژاله از اشعار امیلی به گونه ای حسی تأثیر پذیرفته است، اما چندین عامل این فرض را محال می نماید؛ نخست آن که ژاله عالمتاج با زبانی غیر از زبان های فارسی و عربی آشنایی چندانی نداشته، بنابراین نمی توانسته با شعرهایی به زبان انگلیسی ارتباط برقرار کند و از آن ها متأثر شود. دوم، احتمال آن بسیار کم و تقریباً بعید است که ژاله با ترجمه ای از شعرهای دیکنسون از طریق همسران نمایندگان و سفیران خارجی مقیم در ایران که در مراوده با بزرگ زادگان قاجاری بودند، آشنا شده باشد. چه اولین گزیده شعرهای امیلی دیکنسون در سال ۱۸۹۰ میلادی منتشر شد و با توجه به محدودیت جهان ارتباطات در سده نوزدهم، کمی بعید به نظر می رسد که در همان دهه

نخستین معرفی شعر امیلی به جهان، گوشه ای از اندیشه ها و شعر او به گوش زن پرده نشین ایرانی رسیده باشد. با این حال، صدور حکم قطعی در این امر شایسته نیست.

اما با در نظر گرفتن شرایط یکسان زندگی، همجنس بودن امیلی و ژاله، نگرش محدود و مشابه عصر مشروطه و جامعه مذهبی سده نوزدهم آمریکا به مقوله زن، زیستن در تنهایی و انزوا، آشنایی با علوم مختلف در عصری که زنان و دختران کمتر از آموختن دانش بهره مند می شدند، و سرانجام، داشتن روحی حساس و شخصیتی درونگرا، این دو شاعر بینشی همگون پیدا کردند؛ به طوری که گویی به جهان از دریچه ای یکسان می نگرند و همین عوامل سبب ساز قرابت مضامین شعری آن دو در پاره ای از مفاهیم چون اسارت، آزادی، مرگ، عشق، زن و ... شده است.

کتابنامه

۱. برونل، پیسر، کلود پیشوا و آندره میشل روسو (۱۹۹۶). *ما الأدب المقارن؟* ترجمه غسان السید، دمشق: دار علاء الدین.
۲. پریستلی، جی. بی (۱۳۵۲) *سیری در ادبیات غرب*، ترجمه ابراهیم یونسی، چاپ اول، تهران، شرکت سهامی کتاب های جیبی.
۳. تراویک، باکتر (۱۳۷۳) *تاریخ ادبیات جهان*، ترجمه عربعلی رضایی، جلد دوم، چاپ اول، تهران: انتشارات فرزانه.
۴. خانلری، زهرا (۱۳۷۵) *فرهنگ ادبیات جهان*، چاپ اول، تهران: انتشارات خوارزمی.
۵. خزایل، حسن (۱۳۸۴) *فرهنگ ادبیات جهان*، چاپ اول، تهران: انتشارات کلبه.
۶. حجازی، بنفشه (۱۳۸۸) *تاریخ خانم ها، بررسی جایگاه زن ایرانی در عصر قاجار*، تهران: قصیده سرا.

۷. دیکنسون، امیلی (۱۳۸۸) **گزیده ی نامه ها و اشعار**، ترجمه سعید سعید پور، چاپ چهارم، تهران: انتشارات مروارید.
۸. شهباز، حسن (۱۳۸۵) **سیری در بزرگترین کتاب های جهان**، جلد دوم، چاپ چهارم، تهران: انتشارات امیر کبیر.
۹. شورل، ایو (۱۳۸۶ ش) **ادبیات تطبیقی**، ترجمه طهمورث ساجدی، تهران: انتشارات امیر کبیر.
۱۰. غنیمی هلال، محمد (۱۳۷۳) **ادبیات تطبیقی**، ترجمه سید مرتضی آیت الله زاده شیرازی، چاپ اول، تهران: انتشارات امیر کبیر.
۱۱. قائم مقامی، عالمتاج (۱۳۸۸) **دیوان عالمتاج قائم مقامی**، به کوشش روح انگیز کراچی، شیراز: داستان سرا.
۱۲. کفافی، محمد عبدالسلام (۱۳۸۲) **ادبیات تطبیقی**، ترجمه سید حسین سیدی، چاپ اول، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
۱۳. مکی، الطاهر احمد، (۱۹۸۷م) **الادب المقارن**، اصوله، نظره و مناوجه، قاهره: دارالمعارف.
۱۴. ندا، طه (۱۳۸۳) **ادبیات تطبیقی**، ترجمه ی هادی نظری منظم، چاپ اول، تهران: انتشارات نی.
۱۵. نظری منظم، هادی (۱۳۸۹ ش) **"ادبیات تطبیقی: تعریف و زمینه های پژوهش"**، نشریه ادبیات تطبیقی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان.
۱۶. ویگر، ویلیس (۲۵۳۵) **تاریخ ادبیات امریکا**، ترجمه حسن جوادی، چاپ اول، تهران: انتشارات امیر کبیر.
۱۷. یوسفی، غلامحسین (۱۳۷۶) **چشمه روشن**، تهران: انتشارات علمی.